

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

فرمایش مرحوم محقق خوئی (اعلی الله مقامه الشریف) را مفصلاً ملاحظه فرمودید و ایشان به دنبال این مطلب بودند که، با یک بیانی و طریقی اثبات کنند که، اخذ قصد امر در متعلق امکان دارد و بزعم شریف خودشان، با این طریق و بیان، همه آن ادله‌ای را که برای استحاله عنوان شده بود، مورد جواب قرار دهند.

نقد و بررسی نظریه محقق خوئی (ره)

اشکال اول بر نظریه محقق خوئی (ره)

به نظر می‌رسد که در فرمایش ایشان، اشکالات مهمی وجود دارد؛ اولین اشکال این است که، همانطوری که قبلاً هم عرض کردیم، این انحلال امر به اوامر ضمنیه، مورد قبول ما نیست.

فرمایش ایشان مبتنی بر این بود که، اگر امر متعلق به صلاه بعلاوه قصد قربت را بگوییم: به دو امر ضمنی انحلال پیدا می‌کند، همه مشکلات حل می‌شود. آیا واقعا این انحلال درست است؟

در جایی که مولا مرکبی را متعلق امر قرار می‌دهد که، مرکب از ده جز است، آیا می‌توانیم بگوییم: امر متعلق به این مرکب، به ده امر ضمنی انحلال پیدا می‌کند؟ بطوری که هر جزئی از این اجزاء مرکب، خودش دارای یک امری ضمنی باشد.

انحلال امری غیر عرفی

این به نظر ما مطلب تامی نیست، انحلال امری نیست که مورد فهم و قبول عرف واقع شود. اگر واقعا در این جا انحلالی در کار باشد، عرف باید متوجه شود، اما وقتی امر به یک مرکب تعلق پیدا می‌کند، اصلاً عرف این انحلال را نمی‌فهمد.

اگر ایشان بفرمایند که: این انحلال، انحلال عقلی است – عقل می‌گوید: اگر امری به یک مرکبی متعلق شد، عقل حکم می‌کند به این که، این امر انحلال به اجزاء آن مرکب پیدا کند و به تعداد اجزاء، اوامر ضمنیه داشته باشیم – این بدرد ما نمی‌خورد.

در باب اوامر و نواهی، اوامر و نواهی را می‌خواهیم که، عرف متوجه آن بشود و اگر بپذیریم که از نظر عقلی این انحلال وجود

دارد، اما از نظر عرفی انحلالی را در اینجا نمی‌توانیم بپذیریم.

پذیرش انحلال در عام استغراقی

بله اگر در جایی که عام استغراقی داشته باشیم، مثلاً مولا می‌گوید: «اکرم العلماء» یا «يجب علیکم» بصورت عام استغراقی، اینجا عرف انحلال را متوجه می‌شود و می‌گوید: این «اکرم العلماء»، به تعداد متعلق امر، متعدد می‌شود، این عالم یک امر مستقل دارد، آن عالم دوم یک امر مستقلی دارد، عالم سوم یک امر مستقلی دارد، یا جایی که مولا می‌فرماید: «کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصَّیَامُ»، در این «کُتِبَ عَلَیْکُمُ»، یعنی «علی کل واحد واحد منکم»، فرد فرد از افراد، یک امر مستقلی دارند.

لکن اگر توجه داشته باشید، در همین عام استغراقی هم، اگر انحلالی در کار باشد، انحلال به یک اوامر استقلالیه متعدده است، یعنی نسبت به هر عالمی، یک امر استقلالی وجود دارد، این عالم را اگر اکرام کنیم ثواب دارد و استحقاق مدح پیدا کنیم و اگر این عالم را اکرام نکنیم، استحقاق مذمت داریم و مخالفت مولا کردیم.

در این موارد که عام استغراقی است، در واقع مولا به جایی که یکی یکی امر کند و بفرماید: «يجب علیک، يجب علیک»، عنوانی که درش تمام این «يجب علیک»ها وجود دارد را می‌آورد و می‌فرماید: «يجب علیکم یا کتب علیکم». در حقیقت در این عام استغراقی، اول به یک عنوان نیست، تا بعداً بگوییم: به تعدد افراد انحلال پیدا می‌کند، بلکه عکس مسئله است، در عام استغراقی، مولا بجای اینکه یکی یکی امر را متوجه افراد کند، در تحت یک عنوان همه را جمع کرده و بصورت جمع می‌فرماید: «کُتِبَ عَلَیْکُمُ».

پس در عام استغراقی این انحلال درست است و اگر هم با این بیانی که عرض کردم خوب دقت کنید، واقعش اصلاً انحلال هم نیست.

اما در جایی که امر به مرکب تعلق پیدا می‌کند، یک مرکبی بنام نماز داریم و شارع فرموده: «أَقِمْوا الصَّلَاةَ» و ما هم می‌دانیم که، صلاه مرکب از اجزائی است، آیا اگر به عرف مراجعه کنیم، آیا اینجا انحلال به اوامر ضمنیه متعدده را، قبول می‌کند و می‌فهمد که هر جزئی خودش یک امر ضمنی دارد؟ عرف چنین چیزی را نمی‌فهمد.

عرض کردم ممکن است از حیث عقلی، عقل بگوید که: اگر مرکبی متعلق امر قرار گرفت، تمام این اجزاء هم متعلق امر هستند، اما این انحلال عقلی بدرد ما نمی‌خورد، آنچه که در باب اوامر و نواهی لازم است، عرف است و عرف می‌گوید: در اینجا انحلالی را نمی‌فهمیم.

پس این مبنای فرمایش مرحوم آقای خوئی (ره) که بگوییم: امر متعلق به مرکب، به اوامر متعدده ضمنیه انحلال پیدا می‌کند، حرف درستی نیست. اگر در عام استغراقی هم انحلال را، آن هم با آن بیانی که عرض کردیم بپذیریم، در عام مجموعی و مرکب، این انحلال قابل پذیرش نیست.

بعلاوه ایشان بصدد این مطلب بودند که بفرمایند: این ذات صلاه، یک امر ضمنی دارد، پس قصد الامر هم خودش یک امر ضمنی دارد، اما این امر ضمنی بقصد الامر مانعی ندارد که داعی برای امر ضمنی دیگر باشد، یعنی آنچه که لب تحقیق و فرمایش مرحوم آقای خوئی (ره) بود این است که، بعد از این که امر ضمنی درست کرده فرموده‌اند: این ذات صلاه، یک امر ضمنی دارد، پس قصد الامر یک امر ضمنی دارد و امر ضمنی متعلق به قصد الامر، میتواند داعی بر امر ضمنی دیگر شود.

همانطوري که یک امر نفسي ميتواند داعي براي یک امر نفسي ديگر باشد، یک امر ضمني هم مي تواند داعي براي یک امر ضمني ديگر باشد.

لب تحقيق مرحوم آقاي خوئي(ره)

نميدانم محاضرات را مطالعه فرموديد يا نه، لبّ تحقيق مرحوم آقاي خوئي(ره) در اين عبارت خلاصه مي شود که، ايشان زحمتي کشيده و فرموده اند: فرض محل نزاع اين است که، امر تعلق پيدا کند به ذات صلاه بعلاوه قصد امر که، قصد الامر جزء متعلق قرار گيرد.

فرموده اند: يکي از اشکالاتي که در کلام مرحوم آخوند(ره) بوده و بر طبق آن قائل شده اند به اين که، اخذ قصد امر در متعلق محال است، اشکال اين بود که، اگر قصد امر در متعلق باشد، لازم مي آيد که، امر داعويت براي قصد امر داشته باشد، چون امر خودش محرک و داعي است، در حالي که قصد امر خودش همان داعويت امر است. پس نتيجه اين مي شود که، امر داعويت پيدا کند، براي داعويت خودش.

اين اشکال مرحوم آخوند(ره) بود که جواب داديم، اما ايشان(مرحوم خوئي(ره)) فرموده: اگر اين امر متعلق بقصد الامر را، امر ضمني قرار دهيم، اين امر بقصد الامر، داعي مي شود براي آن امر ضمني ديگر که، آن صلاه را که داراي امر ضمني است، به اين قصد الامر انجام دهد و فرموده اند: یک امر ضمني، محال نيست که داعي براي امر ضمني ديگر باشد.

اشکال دوم بر نظريه محقق خوئي(ره)

اشکال دوم به فرمايش مرحوم آقاي خوئي(ره) اين است که، اين اصلا خروج از محل بحث است. محل نزاع اين است که، امر اگر متعلق به مرکب شد، ديگر کاري به ذات صلاه نداريم، امر متعلق به صلاه بعلاوه قصد امر است، اين امر وقتي بقصد الامر تعلق پيدا مي کند، اين مشکله را چطور حل مي کنيد؟

اصلا در مقام اشکال، کاري به آن جزء ديگر نداريم، مي گوييم: امر به صلاه بعلاوه قصد الامر تعلق پيدا کرده، آخوند(ره) اشکالش اين است که، «الامر يدعو الي متعلقه»، امر داعي به متعلقش هست، شما هم در متعلق، قصد الامر را قرار داده ايد که، نتيجه اين مي شود که، «الامر يدعو الي قصد الامر» و اين محال است.

در بيان استحاله کاري به جزء ديگر نداريم؛ شما فرموده ايد: امر اول که تعلق به ذات صلاه و قصد الامر پيدا کرد، به دو امر ضمني انحلال پيدا مي کند، يعني ذات صلاه یک امر ضمني دارد، قصد الامر هم یک امر ضمني دارد.

در اين اشکال دوم مي گوييم: سلما که اين انحلال درست باشد، اما چگونه مي خواهيد با اين انحلال اشکال را حل کنيد؟

اين که مي گوييد: امر ضمني مانعي ندارد که داعي براي امر ضمني ديگر باشد، ارتباطي به بحث و اشکال و آن محذوري که مرحوم آخوند(ره) فرموده ندارد.

مرحوم آخوند(ره) فرموده: اين که امر به قصد الامر تعلق پيدا کند، چطور حل مي شود؟ اين امر داعي براي قصد الامر مي شود و داعي براي داعويت خودش و اين محال است.

پس خلاصه اشکال دوم این است که، اگر انحلال متعلق مرکب به اوامر ضمنیه را هم بپذیریم، باز این بیان هم به درد جواب از اشکال نمی‌خورد.

پس اشکال اول این شد که، انحلال را در عام استغراقی می‌پذیریم و در عام مجموعی نمی‌پذیریم و در عام استغراقی هم که می‌پذیریم، انحلال به اوامر ضمنیه نیست، انحلال به اوامر نفسی استقلالی است.

اشکال دوم هم این شد که، سلمنا که انحلال را بپذیریم، اما با درست کردن امر ضمنی مشکله استحاله‌ای که مرحوم آخوند(ره) فرموده، حل نمی‌شود.

اشکال سوم بر نظریه محقق خوئی(ره)

اشکال سومی که بر ایشان داریم – که اصلاً این اشکال سوم، تکمیلی برای اشکال اول می‌شود.. این است که، اصلاً امر ضمنی مجرد لفظ است که «لا معنا له».

این که می‌گویید: مرکبی که مامور به واقع شد، همه اجزائش امر پیدا می‌کند، اصلاً این دو کلمه قابل جمع نیست، این که امر باشد، ضمنی هم باشد، قابل جمع نیست، برای این که ضمنی بودن را معنا می‌کنید به این که، «امثال احد الاجزاء، لا يمكن الا في ضمن باقي الاجزاء»، اگر رکوع را بجا بیاورم، امثال نکردم، مگر اینکه بقیه اجزاء را هم امثال کنم.

اگر اینطور است، پس این دیگر امر ندارد، امر معنایش این است که، انسان متعلقی را در نظر می‌گیرد و با قطع نظر از سائر امور دیگر، امر را متوجه آن می‌کند و اصلاً در امر، این لازم است که، متعلق به نحو استقلالی لحاظ شده باشد.

بنابراین اصلاً تقسیم امر، به امر استقلالی و امر ضمنی غلط است. امر ضمنی مجرد لفظ هست و اصلاً در شریعت چیزی بنام امر ضمنی، به این معنا که ایشان فرموده‌اند که: امثال در هر جزئی امکان ندارد، مگر در ضمن امثال بقیه اجزاء، نداریم.

سوال:...

پاسخ استاد: از نظر عرفی هم همینطور است، شارع متعال مرکب را بعنوان یک شیء واحد در نظر می‌گیرد، منتها واحد اعتباری امر، به این واحد تعلق پیدا کرده است.

اشکال چهارم بر نظریه محقق خوئی(ره)

اشکال چهارم که، اساسش از محقق بروجردی(ره) است و امام(ره) هم به تبع مرحوم بروجردی(ره) آن بیان کرده‌اند، این است که، این قضیه که در کلام مرحوم آخوند و نائینی(قدس سرهما) و اساطین علم اصول وجود دارد که، امر داعی در متعلق هست. این حرف را این بزرگان فرموده‌اند: درست نیست، آنچه که داعی برای انجام متعلق است، اعتقاداتی است که انسان دارد، وقتی اعتقاد به خداوند و معاد و به این که، اگر انسان فعل را انجام دهد، ثواب بر آن فعل است و اگر انجام ندهد، عقاب بر آن فعل است، این اعتقادات سبب می‌شود که، انسان انگیزه پیدا کرده و فعل را انجام دهد و خود امر بما هو امر، عنوان داعی بودن را ندارد.

قبلاً در جواب مرحوم آخوند(ره) این بیان را آوردیم و اینجا هم می‌آوریم که، همانطوری که امر استقلالی نمی‌تواند داعی باشد،

امر ضمنی هم نمی‌تواند داعی باشد.

سوال:....؟

پاسخ استاد: امر زمینه را برای این که انسان بر یک تکلیفی اطلاع پیدا کند ایجاد می‌کند، اما آنچه انگیزه می‌شود که، انسان این عمل را انجام دهد چیست؟

آخر در فرمایش امام و مرحوم بروجردی (قدس سرهما) هست که، اگر امر داعی باشد، باید تخلف مامور به ممکن نباشد، هر وقتی مولا امر کرد، عبد هم باید انجام دهد. داعی را قبلاً معنا کردیم که، یعنی آنچه که در انسان ایجاد اراده می‌کند.

برای انجام عمل، مجرد امر داعی نیست، البته زمینه هست، آن هم بعنوان یک زمینه مختصر و بلکه داعی، اعتقاداتی است که انسان دارد که، انگیزه و داعی می‌شود که، انسان فعل را انجام دهد والا مجرد امر داعی نیست.

امر مولا هیچ اثری ندارد، الا اینکه انسان اطلاع پیدا کند و عقل بنحو کبرای کلی می‌گوید: تکالیف مولا واجب الاطاعه است و باید انجام دهید، اما امر فقط اثرش این است که، ما از تکلیف اطلاع پیدا کنیم، اما آیا مجرد اطلاع داعی می‌شود؟

خیلی از افراد هستند، مسلمان هم هستند، اطلاع هم دارند که خمس واجب است، اما در آنها داعی بر این که خمس را پرداخت کنند نیست، اعتقاداتشان وقتی ضعیف باشد، این داعی هم وجود ندارد.

عرض کردم که، این مطلبی است که در علم اصول؛ از اول تا به حال مدام بیان کرده‌اند که، «الامر یكون باعثا، یكون بعثا، یكون تحریکا، یكون داعیا» این در کلمات مثل مرحوم نائینی، اصفهانی و آخوند (قدس سرهم) و اعاضم و ارکان اصولیین وجود داشته، اما امام و مرحوم آقای بروجردی (قدس سرهما) فرموده‌اند: امر داعویت ندارد، بلکه فقط زمینه است برای این که انسان اطلاع بر تکلیف پیدا کند و آنچه داعویت دارد، عامل دیگری هست.

اگر این حرف را زدیم، هم فرمایش آقای خوئی (ره) جواب داده می‌شود و هم فرمایشات مرحوم آخوند (ره). البته این جواب جواب فنی نیست، چون یک جواب مبنایی است و خیلی جواب محکمی هم نیست.

فرمایش مرحوم آقای خوئی و آخوند (قدس سرهما) روی این مبناست که، امر داعی باشد، ولی بعنوان یک جواب انسان می‌تواند بگوید: اساس این مبنا مورد قبول نیست.

این مجموعا چهار اشکال که، اگر در عبارات مرحوم آقای خوئی (ره) خوب دقت کنید، اشکالات دیگری هم به ذهن می‌رسد که، آن بقیه اشکالات را خودتان ملاحظه بفرمایید.

نتیجه بحث تا اینجا این شد که، تمام ادله‌ای که برای استحاله اخذ قصد امر در متعلق بیان شده، ناتمام است و عرض کردیم که، همین مقدار که ادله استحاله ناتمام باشد، کفایت می‌کند که بگوییم: اخذ قصد امر در متعلق ممکن است و شارع هم از اول به صلاه بضمیمه قصد امر کند و این بیانی که مرحوم آقای خوئی (ره) بیانی فرموده، علاوه بر این که مورد نیاز نیست، مواجه با این چهار اشکال مهمی است که، عرض کردیم.

پس نتیجه این می‌شود که، اخذ قصد امر در متعلق امکان دارد و حال که امکان داشت، باید برویم سراغ ادله، ببینیم در باب عبادات؛ در صلاه، صوم و ... آیا مولا قصد الامر را جزء متعلق قرار داده است یا نه؟

بحث بعدي ان قلتي است كه، مرحوم آخوند(ره) در آخر اين بحث بيان کرده كه، كساني كه گفته‌اند: اخذ قصد امر در متعلق امكان ندارد، گفته‌اند: استحاله‌اش «انما هو بالامر الواحد» است، اما اگر تعدد امر باشد، استحاله ندارد. مرحوم آخوند(ره) دو اشكال به اين داشته‌اند، اين را ملاحظه فرماييد فردا توضيح مي‌دهيم ان شاء الله.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ